



{۶۹} بسى دوست دارند گروهی از اهل کتاب که اگر شود شما را گمراه کنند و گمراه نمی کنند مگر خودشان را و در نمی یابند.

{۷۰} ای اهل کتاب چرا کافر می شوید به آیات خدا و حال آنکه شما گواهی می دهید؟

{۷۱} ای اهل کتاب چرا حق را به باطل می پوشانید و نهان می دارید حق را و حال آنکه می دانید؟

{۷۲} و گروهی از اهل کتاب گفتند: ایمان آرید بدانچه برآنان که ایمان آورده اند نازل شده در آغاز روز، و کافر شوید در پایان آن! شاید که آنها باز گردند.

{۷۳} و ایمان نیاورید مگر برای آن کس که پیروی کند آیین شما را بگو هدایت هدایت خداست - مبادا داده شود أحدی مانند آنچه داده شده اید یا محااجه کنند شما را نزد پروردگار تان بگو هر آینه فضل به دست خداست، می دهد آن را بدان کس که می خواهد و خداوند (مشیت و رحمتش) واسع و بسی داناست.

{۷۴} اختصاص می دهد به رحمتش هر که را بخواهد و خدا دارای فضل بس بزرگ است.

وَدَّتْ طَائِفَةٌ مِّنْ أَهْلِ الْكِتَابِ لَوْ  
يُضْلُّنَّكُمْ وَمَا يُضْلُّنَ إِلَّا أَنفُسَهُمْ وَمَا  
يَشْعُرُونَ ﴿۶۹﴾

يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لِمَ تَكْفُرُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ  
وَأَنْتُمْ تَشْهَدُونَ ﴿۷۰﴾

يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لِمَ تَلْبِسُونَ الْحَقَّ  
بِالْبَاطِلِ وَتَكْسِمُونَ الْحَقَّ وَأَنْتُمْ  
تَعْلَمُونَ ﴿۷۱﴾

وَقَاتَلْتُ طَائِفَةً مِّنْ أَهْلِ الْكِتَابِ آمِنُوا  
بِالذِّي أُنْزِلَ عَلَى الَّذِينَ آمَنُوا وَجْهَ  
النَّهَارِ وَأَكْفَرُوا آخِرَهُ لَعْنَهُمْ يَرْجِعُونَ ﴿۷۲﴾

وَلَا تُؤْمِنُوا إِلَّا لِمَنْ تَبَعَ دِيَنَكُمْ قُلْ إِنَّ  
الْهُدَى هُدَى اللَّهِ أَنْ يُؤْتَى أَحَدٌ مِثْلَ مَا  
أُوتِيتُمْ أَوْ يُحَاجَجُوكُمْ عِنْدَ رَبِّكُمْ قُلْ إِنَّ  
الْفَضْلَ يَبْدِئُ اللَّهُ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ

وَاسِعُ عَلِيمٌ ﴿۷۳﴾

يَخْصُّ بِرَحْمَتِهِ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ ذُو  
الْفَضْلِ الْعَظِيمِ ﴿۷۴﴾

وَمِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ مَنْ إِنْ تَأْمُنُهُ بِقُنْطَارٍ  
يُؤْدِهِ إِلَيْكَ وَمِنْهُمْ مَنْ إِنْ تَأْمُنُهُ بِدِينَارٍ  
لَا يُؤْدِهِ إِلَيْكَ إِلَّا مَا دُمْتَ عَلَيْهِ قَائِمًا ذَلِكَ  
بِإِنَّهُمْ قَالُوا لَيْسَ عَلَيْنَا فِي الْأَمْرِ شَيْءٌ  
سَيِّلٌ وَيَقُولُونَ عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ وَهُمْ  
٧٥  
يَعْلَمُونَ

**يُحِبُّ الْمُتَقِّيِنَ** ﴿٧٦﴾

إِنَّ الَّذِينَ يَشْتَرُونَ بِعَهْدِ اللَّهِ وَأَيْمَانِهِمْ  
ثُمَّنَاً قَلِيلًاً أُولَئِكَ لَا خَلَقَ لَهُمْ فِي الْآخِرَةِ  
وَلَا يُكَلِّمُهُمُ اللَّهُ وَلَا يَنْظُرُ إِلَيْهِمْ يَوْمَ  
الْقِيَامَةِ وَلَا يُزَكِّيهِمْ وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ  
وَإِنَّ مِنْهُمْ لَفَرِيقًا يَلْوُونَ أَسْنَاتَهُمْ  
بِالْكِتَابِ لِتَحْسِبُوهُ مِنَ الْكِتَابِ وَمَا هُوَ  
مِنَ الْكِتَابِ وَيَقُولُونَ هُوَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ وَمَا  
هُوَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ وَيَقُولُونَ عَلَى اللَّهِ  
الْكَذِبِ وَهُمْ يَغْلَمُونَ

مَا كَانَ لِبَيْسَرٍ أَنْ يُؤْتِيهِ اللَّهُ الْكِتَابَ  
وَالْحُكْمُ وَالنُّبُوَّةُ ثُمَّ يَقُولُ لِلنَّاسِ كُونُوا  
عِبَادًا لِي مِنْ دُونِ اللَّهِ وَلَكِنْ كُونُوا  
رَبَّانِينَ بِمَا كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ الْكِتَابَ وَبِمَا  
كُنْتُمْ تَدْرُسُونَ



وَلَا يَأْمُرُكُمْ أَنْ تَتَّخِذُوا الْمَلَائِكَةَ  
وَالنَّبِيِّنَ أَزْبَابًا أَيًّامُرُكُمْ بِالْكُفْرِ بَعْدَ إِذْ  
پس از آنکه مسلمان هستید، به کفر امر می کند؟

أَتَتُمْ مُشْلِمُونَ ٨٠

### شرح لغات:

**وَدَّت**، ماضی مؤنث از «وُدّ»: دوستی شدید، خواستن، آرزوی جاذب. چون به لو تعلق گیرد، به معنای دوستی خاص و آرزومندانه است.

**طَائِفَةُ**: گروهی از مردم، دسته‌ای از مردم که در بلاد می‌گردند، به دور هم جمع می‌شوند، در زمین‌ها و اطراف آب‌ها و چاه‌ها طوف می‌کنند، دارای عقیده و آیین جدا از دیگران‌اند، مؤنث «طائف» از «طاف»: در اطراف گردید، به راه افتاد، خیالاتی در خواب به سرشن زد.

**قِنْطَار**: (رجوع شود به آیه ۱۲).

**دِينَار**: واحد پول طلا در قدیم، از «دَنَار» به دلیل جمع «دنانیر»، نون اول برای تخفیف قلب به یاء شده است.

**يلوون**، مضارع جمع از «لَيَ» (به تشدید یاء): نخ‌ها را به هم تابانند، از حقی سرپیچیدن، از پس دادن و ام سر باز زدن، دین و عقیده را پنهان داشتن، از اظهار حق خودداری کردن، اندوه را در دل نگه داشتن.

**بَشَر**: آدمی مرد و زن و مفرد و جمع از «بَشَر» (به سکون شین): چوب را پوست کنند، موی روی را ستردن، به پیشامدی خشنود شدن. انسان را از آن روی بشر گویند که اندیشه و روحیاتش از رویش نمایان می‌شود و یا نمایان بودن و ستردگی رویش او را از دیگر جانوران ممتاز و جدا کرده است.

**رَبَّانِيَنَ**، جمع «رَبَّانِيٍّ»، منسوب به «رَبٌّ» ( مصدری): سرپرستی، اصلاح،

تریت، انجام کاری به خوبی، جمع و جور کردن. و یا منسوب به «رب» (صفت خداوند) مانند بحرانی منسوب به «بَحْرَيْن». وزن «رَيْان»، نوعی مبالغه در انتساب را می‌رساند مانند: «الْحَيَانُ، نَعْسَانُ، كَسْلَانُ»: «ریشو»، همیشه خواب آلود، بسیار کسل. **تَدْرُسُونَ**، مضارع از «درس»: به کتاب و علم روی آوردن، آن را بررسی کردن، اثر را محو کردن، کهنه شدن جامه.

**وَدَّتْ طَائِفَةٌ مِّنْ أَهْلِ الْكِتَابِ لَوْ يُضْلُّنَّكُمْ وَ مَا يُضْلُّنَّ إِلَّا نَفْسَهُمْ وَ مَا يَشْعُرُونَ .**

فعل «وَدَّتْ»، به جای «أَحَبَّتْ»، دلالت به دوستی شدید و همراه با طرح و کوشش دارد و تعلق این فعل به «لو» شرطی و امتناعی، آرزویی را می‌رساند که بطور کلی به آن نمی‌رسند. **«طَائِفَةٌ»**، به جای «فریق، جماعت» مشعریه کوشش و پویایی این گروه است که برای رسیدن به آرزوی اصلاحی خود در شهرها و اطراف می‌گردد، مانند چوپانان و پیشه‌ورانی که کارشان پیوسته رفتن به این سو و آن سو و گردیدن است. **«يُضْلُّنَّكُمْ»**، خطاب به مسلمانان معتقد و متعهدی است که تبلیغات و تشکیک‌ها و دمیدن‌های این اضالل گران نمی‌تواند معتقدات ایمانی آنان را سست کند و از راه و روش روشن و مستقیمی که دارند به کوره راه‌های گمراهی‌شان بکشاند.

انگیزه این دوره گردان اضالل‌گر، یا خوی و عقده حسد و صفت راسخ شیطانی و نداشتن بینش و تعهد دینی راستین است بی‌آنکه بخواهند به مذهب حقی خدمت کنند؛ و یا سود و بهره‌ای از کارشان برگیرند؛ و یا مزدوران دستگاه‌های دینی و دنیاگی هستند که در لباس دینی مسخ شده و یا ساخته و پرداخته زورمندان درآمده‌اند و با بذر تشکیک در میان مسلمانان به راه می‌افتد و هدف‌شان پیوسته اضالل است تا بندها و پیوندهای اصیل اعتقادی و اسلامی را سست و مسلمانان را محکوم



روشنفکری شیطانی خود و نقشه اربابانشان کنند. گروههایی که مقارن با پیشرفت استعمار و یا پیشاپیش آن به نام مسیح مصلوب و بابودجه‌های هنگفت به راه افتادند و از میان کشورهای پیشرفته صنعتی و میلیون‌ها لامذهب پشت به کلیسا کرده گذشتند و در هر گوش و کنار کشورهای اسلامی دام و سفره گستردند، چه هدفی جز اضلال دارند و تا حال چند تن از مسلمان‌نمای تقليدی را توانستند به دام افکند و غسل تعمید دهند؟

چون با سلاح مسيحيت توفيقی نيافتند، گروههایي متفرع از اسلام ساختند و به نام‌های مختلف در شرق و غرب اسلامی به آن‌ها پایه و مایه دادند و به نام مذهب کتاب‌ها و عنوان‌ين رنگ کنند و فاقد اصول و فروع مشخص و حاوی اصطلاحات عرفان درویشي و احکام درهم شکسته اسلامی، ساختند و «افندی»‌ها و «سر»‌ها را به چهره پیامبران عصر تجدد آراستند و الواح ساختند تا نیروی ايماني و مقاوم مسلمانان را سست کنند و آنان را با هر ستمگر و متجاوزی به معاشرت با (روح و ریحان) بخوانند. چه وسیله و دستاويز آسانی برای يهودی سرگردان شد که دينش درسته و قومی است و دعوت ندارد. و اين مذهب‌نما هیچ دعوت و اصول و فروع بسته و مشخص ندارد و در هر جا و میان هر قومی به همان رنگ درمی‌آيد: مصلح، امام موعود، پیغمبر، خدا، داعی به صلح و امنیت و ثبات و...! همان‌ها که با غیبت چند روزه موسی گوساله ساختند تا آلت دست و محکوم حکم‌شان باشد و پیمبران خود را کشتند و به دست دژخیمان دادند و مسیح را مصلوب کردند و در برابر دعوت اسلام هرگونه کید و دسیسه‌ای به کار بردن، چه زود به حقانیت این‌ها پی بردن و در گوساله‌های قرن دمیدند و به آن‌ها گراییدند تا پایگاه مطمئنی به نام دین و دعوتی باز و همه جايی و همگانی داشته باشند. آن احتجاج‌ها که درباره مسیح و آیین ابراهیم داشتند و می خواستند آن آیین پاک توحیدی و شور و شر انگیز و بت

برانداز را به رنگ یهودیت یا مسیحیت بنمایانند و آن همه تشکیک‌ها که در اصل نبوت و اصول و فروع اسلام می‌کردند، آیا منظوری جز اضلال داشتند؟ مگر همین نو مسلمانان، قرن‌ها مشرک و بت پرست نبودند و در کنار یهودیان و مسیحیان نمی‌زیستند، چرا هدایت‌شان نکردند؟ چون هدایت آنان را نمی‌خواستند، آنچه می‌خواستند همان اضلال بود زیرا خود در ضلال بودند: «وَدَّتْ طَائِفَةٌ مِّنْ أَهْلِ الْكِتَابِ لَوْ يُضْلِلُونَكُمْ».

اضلال‌های اهل کتاب و تشکیک در حقایق و اصول فطري و انساني آن‌ها همی در تاریخ جریان داشت و دارد تا در قرون اخیر به شکل علمی و تحقیقی و مکتبی درآمد و در همه اصول و فروع آیین و ایمان و شرف و فضایل و اخلاق و عواطف و حقوق انسانی جوامع پیشرفت‌هه در علم و صنعت را دچار تحییر و گمراهی کرد و شک، به جای وسیله، هدف گردید و بندهای معنوی را از هم گسیخت و انسان‌ها مسخ شدند و یک سر تغییر جهت دادند. اضلال‌شان نخست به خودشان و جوامع‌شان برگشت: «وَمَا يُضْلُلُونَ إِلَّا نَفْسَهُمْ وَمَا يَشْعُرُونَ». آن کس که دیگران را به بیراهه گمراهی می‌کشاند، خود بدان کشیده می‌شود، آن که حقایق آیین را تحریف و مسخ کند، خود منحرف و مسخ می‌شود، آنکه دروغ می‌گوید دروغگو می‌شود، آن که حیله کند حیله گر می‌گردد، آن که راه کمال و تکامل را به روی دیگران سد کند خود مسدود می‌شود، چون فطرت و وجود انسان سالم، انگیزنه به سوی کمال است و می‌کوشد تا هر حقیقتی را که خود شناخته، با گفتن و نوشت و اشاره به دیگران بشناساند و هر گمراهی را به راه آورد، و اگر کسی را بنگرد که بیراهه و به سوی پرتگاه می‌رود، بدون اینکه او را بشناسد و سود و بهره‌ای در هدایت او دریافت کند، آگاه گرداند و برگرداند. چون این انگیزه‌ها فطري و انساني است؛ پس هر که اضلال می‌سازد خود گمراه و مسخ شده می‌شود بی آنکه دریافت آگاهانه و



دقیقی (شعر، استشعار) داشته باشد، تیراصلالش کمانه کرده به سوی خودش  
برمی‌گردد: «يُخَادِعُونَ اللَّهَ وَالَّذِينَ آمَنُوا وَمَا يَخْدَعُونَ إِلَّا أَنفُسَهُمْ وَمَا يَشْعُرُونَ»<sup>۱</sup>،  
«مَنْ عَمِلَ صَالِحًا فَلِنَفْسِهِ وَمَنْ أَسَاءَ فَعَلَيْهَا...»<sup>۲</sup>.

مفهوم حصر «وَ مَا يُضْلِلُونَ إِلَّا أَنفُسَهُمْ» آن است که اینان نمی‌توانند مردم با ایمان  
و هدایت یافته را گمراه کنند؛ آنان که هدف تیرهای اصلال و امواج وسوسه و فریب  
واقع می‌شوند و موریانه تشکیک‌ها در روحشان جای می‌گیرد، خود گمراه و  
پوک‌اند و سپر محکم ایمانی ندارند و انتساب‌شان به هرآیینی به نام و شناسنامه  
است، و بوق هراصلالگر و عامل هر استثمارگر و بندۀ هر ارباب و دمساز با هربت  
هستند. خدا و رسول از اینان بیزارند و برای پیشرفت آیین حق سیاهی لشکر و سان  
سپاه و آمار نمی‌خواهند. اصلالگر، هدف اصلی خود را که تفرقه افکنی و تصادم و  
نشر خرافات و اوهام و ناتوان ساختن قدرت روحی و اجتماعی مسلمانان است،  
بوسیله همین کسان انجام می‌دهد و مسلمانان هدایت یافته و هدفدار باید از اینان  
بر حذر باشند و راه نفوذ و رشدشان را سد کنند.

«يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لِمَ تَكْفُرُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ وَ أَتُمْ تَشَهَّدُونَ. يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لِمَ  
تَلِسِّونَ الْحَقَّ بِالْبَاطِلِ وَ تَكْتُمُونَ الْحَقَّ وَ أَتُمْ تَعْلَمُونَ». **﴿و زمانه ما ﴾**

آن آیه خبراز طایفه‌ای از اهل کتاب بود که حرفه و کارشان اصلال است، مانند  
میکرب بیماری که پیوسته می‌گردد تا دریدن و عضو ناتوان و بی دفاعی رخنه کند.  
این دو آیه ندای تنبیه‌ی به همه اهل کتاب است که چرا به آیات خدا کفر می‌ورزند  
و آن‌ها را پوشیده می‌دارند و حق را به لباس باطل می‌پوشانند و یا حق و باطل را  
آمیخته می‌کنند. «تَلِسِّونَ» از «لبس»، (به فتح یا ضم لام) و زمینه اصلال خلق را

۱. با خدا و مؤمنان نیرنگ می‌بازنده ولی جز بر خویشن نیرنگ نمی‌زنند و نمی‌فهمند. بقره (۲)، ۹.

۲. هر که کار شایسته‌ای کند به سود خود اوست و هر که بدی کند به زیان خود اوست... فصلت (۴۱)، ۴۶.

فراهم می‌سازند؟ چون اهل کتاب‌اند، و اصول و آیات وحی و نبوت و حق را می‌شناسند، آیات روشن این نبوت برایشان مشهود و حقانیت آن برایشان معلوم است و چون کفر به این آیات و باطل نمایاندن این حق، ناشی از جهل آنان نیست؛ پس چه منشاً و انگیزه‌ای دارند و برای چیست؟ «لَمْ تَكُفُّرُوْنَ... لَمْ تَلِسُّوْنَ...» طرح این دو سؤال برای همیشه و برای آگاهی خلق گرفتار و برای آن است که شاید اهل کتاب به خود آیند و بیندیشند و از لاشعوری تقليیدی و تأثیر از محیط که آیات خدا و حق وسیله امتیاز جویی و بهره کشی گردید، به شعور آیند، و اگر مستشعر نشلند و برنگشتنند و جواب روشنی در برابر این سؤال‌ها ارائه نکرند، شاید خلق چشم و گوش بسته و دنباله‌رو آنان به خود آیند و آگاه شوند و دام‌های این دامداران را بشناسند و خود را برهانند. نمونه‌هایی از دام‌ها و روحیه و روش‌های آنان برای اضلال مردم چنین است:

«وَقَالَتْ طَائِفَةٌ مِّنْ أَهْلِ الْكِتَابِ آمِنُوا بِالَّذِي أُنْزِلَ عَلَى الَّذِينَ آمَنُوا وَجَهَ النَّهَارِ وَأَكْفُرُوا وَآخِرَهُ لَعَلَّهُمْ يَرَجِعُونَ».

مقصود از امر «آمِنُوا بِالَّذِي...» گرایش ظاهری و تصدیق زبانی است. مانند «...وَ ما أَنْتَ بِمُؤْمِنٍ لَّنَا...»<sup>۱</sup> و منظور از «بِالَّذِي أُنْزِلَ عَلَى الَّذِينَ آمَنُوا»، به جای «بِمَا أُنْزِلَ عَلَى الرَّسُولِ» نبی و نبوت و مسائل جدیدی است که در میان مؤمنان رخ نموده و نمودار گردیده و عقیده مؤمنان به آن‌ها نازل گشته است، نه آنچه در حقیقت از جانب خدا نازل شده است و به این پیمبر وحی گردیده؛ چون که این گونه طایفة دسیسه‌ساز، ایمان بدین وحی و نبوت نداشتند، و مقصود از «الَّذِينَ آمَنُوا»، گروندگان بدین نبوت است.

«وَجَهَ النَّهَارِ»، بقرینه «وَأَكْفُرُوا وَآخِرَهُ»: باید ظرف برای فعل امر «آمِنُوا» باشد، نه



«أَنْزِلَ» و یا فعل ماضی «آمِنَوا»، چون نزول و یا ایمان «وَجْهَ النَّهَارِ» خصوصیت زمانی و معنای موْجّهی ندارد. «وَجْهَ النَّهَارِ»، آن گاه است که روز و روشنی روی می‌نماید و زندگی آغاز می‌شود، در مقابل «آخِرَةُ» که روز و روشنی روی می‌گرداند و به پایان می‌رسد.

«الْعَلَّمَ يَرِجِعُونَ»، بیان آن طایفه و نتیجه‌ای است که از این دسیسه شیطانی امید دارند. بیان و پیوستگی و ترکیب این آیه برای آگاهی مسلمانان در آن زمان و همیشه، کوشش و دسیسه گروهی را می‌نمایاند که هشیارانه با هم می‌اندیشند و بررسی می‌کنند تا از هر راهی و با هر نقشی در عقاید و اجتماع مسلمانان رخنه کنند و برخی از آنان را از آیین متحرك و شورانگیز اسلام برگردانند.

«قَالَتْ طَائِفَةٌ»، چنین گروه هم‌اندیشی را می‌نمایاند که طراح و آمرنده و دیگران مأمور و مجری امر «آمِنُوا...» و عهده‌دار اجرای نقشة آن طایفه از اهل کتاب. نقشه‌ای از هرجهت بررسی شده و ماهرانه: چون اهل کتاب‌اند و آیین شناس، می‌توانند در میان نو‌مسلمانان ساده دل نفوذ کرده هسته حیاتی اسلام را از درون متلاشی کنند. نخست به مسلمانان بگویند: ما با شواهد و دلایلی که از آیین و کتاب خود داریم آیین شما راشناخته‌ایم و به آن ایمان آورده‌ایم: «آمِنُوا بِاللَّذِي...». اجرای دقیق و تأثیر روحی این نقشة شیطانی چنان بررسی شده است که چگونگی و زمان مواجهه آنان با مسلمانان هم مورد نظر است: «وَجْهَ النَّهَارِ»، در آغاز روز که روشنی روی می‌آورد و ذهن‌ها آماده برای مواجهه و تأثیر و تأثر و دریافت و تلقینات دراندیشه‌های به کار نیفتاده و آرام است. همین که این‌ها در میان مسلمانان جای گرفتند و جذب شدند و افرادی از نو‌مسلمانان بی‌سود و ساده دل ایمان آنان را باور کردند و به داستان‌ها و افسانه‌های دینی و تاریخی آنان گوش و دل دادند، تا آن گاه که سایه‌ها و تارهای تاریکی شب روی می‌آورد و اشعه آفتاب لرزان می‌گردد و اندیشه‌ها خسته و

مشوّش می‌شود و سایهٔ تشکیک‌ها و تردیدها، می‌تواند در آن‌ها رخنه کند، ظلمت‌های کفری را که در زیر پردهٔ تظاهر به ایمان پوشانده و پنهان کرده بودند آشکار می‌کنند تا شاید مسلمانانی را که در مسیر روشنی و کمال به راه افتاده بودند باز دارند و به ارجاع جاهلیت برگردانند: «وَاكْفُرُوا آخِرَةً لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ». آن احتجاج‌ها و اضلال‌ها و آن کفر به آیات و حق پوشی و این نقشه و دسیسهٔ شیطانی، همه برای همین ارجاع و ارجاع مسلمانان به کفر و جاهلیت است.

ظرف «وَجْهَ النَّهَارِ... وَ آخِرَةً»، هم انتخاب زمان و ارائهٔ هر وسیله‌ای برای نفوذ و تأثیر و باوراندن آن تظاهر و اظهار ایمان نخستین و این کفر واپسین است، نه آنکه همین قید محدود کنندهٔ دو فعل امر: «آمنوا... و اکفروا...» باشد. چون نظر آن‌ها اجرای دستور است با دقت، و انتخاب زمان و حالات به صورت مؤثر.

برخی از مفسرین، «الَّذِي أُنْزِلَ...» را، با آنکه ظهور در تعمیم دارد، راجع به حادثهٔ خاصی دانسته‌اند، و چون در آیه اشاره به موضوع خاصی وجود ندارد، به ترکیب آیه متوصل شده‌اند که: ظرف «وَجْهَ النَّهَارِ»، متعلق به فعل اقرب، «انزل»، باشد نه فعل امر «آمنوا»: ایمان آرید به آنچه در «وَجْهَ النَّهَارِ...» نازل شده است. آنچه بخصوص در «وَجْهَ النَّهَارِ» نازل شده چیست؟ گفته‌اند حادثهٔ قبله است: به قبله‌ای که در «وَجْهَ النَّهَارِ» نازل شده ایمان آرید (با مسلمانان نماز گزارید). آن قبله‌ای که موافق نظر اهل کتاب بوده است و به پیروان خود دستور داده‌اند که به سوی آن با مسلمانان نماز گزارند، صخرهٔ بیت المقدس بوده! پس «وَاكْفُرُوا آخِرَةً»، راجع به چه چیز باشد؟ با تقدیر متعلق: به آنچه در پایان «وَجْهَ النَّهَارِ» نازل شده کافر شوید، مقصود قبلهٔ کعبه است. با این تخصیص و ترکیب، معنای آیه چنین می‌شود: ایمان آرید تصدیق کنید و نماز گزارید به آنچه در هنگام آغاز روز برکسانی که ایمان آورده‌اند نازل شده است: قبلهٔ بیت المقدس، و کافر شوید به آنچه در پایان روز نازل شده



است: قبله کعبه، شاید مسلمانان با اعتماد به شما اهل کتاب از قبله کعبه برگردند. بر این تخصیص و ترکیب سؤالاتی وارد می‌شود: ۱- ظاهر «اللَّذِي أُنْزِلَ». تعمیم دارد و تخصیص آن باید با قرینه صریحی باشد. ۲- تعلق ظرف به فعل اقرب در موردی مستحسن است که فعل اقرب مستقل باشد. در این آیه «بِاللَّذِي أُنْزِلَ...» موصوف و صفت و یا موصول وصله و مجموع آن مفعول فعل امر «آمنوا» است. ۳- برای قبله بیت المقدس آیه‌ای نازل نشده و قبله شدن آن در آغاز روزی نبوده است چون رسول خدا از همان آغاز رسالت تا سال دوم هجرت به سوی بیت المقدس نماز می‌گزارد. و نیز معلوم نیست که فرمان تحول قبله در پایان روز (آخره) بوده است. ۴- اگر روایت قابل استنادی رسیده باشد که آن حضرت دریک روز نماز صبح را به سوی بیت المقدس انجام داد و سپس در هنگام ظهر فرمان تحول قبله آمد، با «وَجْهَ النَّهَارِ... وَآخِرَهُ»، تطبیق نمی‌کند. و اگردر روایتی «اللَّذِي أُنْزِلَ» به قبله تفسیر شده باشد مانند بیشتر این گونه روایات، بیان مصدق است نه تخصیص. چون «اللَّذِي أُنْزِلَ»، با هیچ قرینه تخصیصی مقارن نیست، عام است و شامل هر آیه و حکم و مسائل تاریخی که بر قلب مسلمانان نازل و بر زبان شان جاری شده مورد عقیده و عملشان بوده است، می‌شود. «وَجْهَ النَّهَارِ». چنانکه گفته شد، به قرینه تقابل با «وَاكْفُرُوا آخِرَهُ» ظرف فعل امر «آمِنُوا» و پیوسته به آن و منظور در نظر گرفتن شرایط و انتخاب زمان برای تأثیر روحی است تا مسلمانان به خوبی باور کنند که آن‌ها به راستی ایمان آورده‌اند و با عقیده و خلوص در صفت آنان درآمده‌اند و به احکام اسلام عمل می‌کنند، و همین که برگشتند و انکار کردند، برخی از نو مسلمانان اندیشناک شوند که چون با اخلاص ایمان آورده و عمل کرده بودند، ارتداد آنان که اهل کتاب و روشنفکر «و علمی اندیش» اند از آن جهت است که ناحق بودن این آیین راشناخته‌اند و همین امر موجب تردید و یا برگشت برخی از نو مسلمانان

ساده‌دل شود، زیرا کسی که آیین را به حق شناخت و به آن ایمان آورد دیگر از آن برنمی‌گردد.<sup>۱</sup> از این جهت است که با آن آزادی در عقیده و آیین که اسلام اعلام کرده: «لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ...»، در ارتداد سخت گیری کرده و کشن مرتدا واجب آمده است. چنانکه در مرام‌ها و مسلک‌های حزبی هم این گونه مراقبت‌ها و سختگیری‌ها را لازم می‌شمارند تا راه نفوذ مخالف و به اصطلاح ضد انقلاب را سد کنند، زیرا مؤثرترین روش مخالفت همین نفوذ و همبستگی و سپس ارتداد و تبری است.

«وَ لَا تُؤْمِنُوا إِلَّا لِئَنَّ تَبَعَ دِينَكُمْ قُلْ إِنَّ الْهُدَىٰ هُدَى اللَّهِ أَنْ يُؤْتَىٰ أَحَدٌ مِّثْلَ مَا أُوتِيتُمْ أَوْ يُحَاجَّوْكُمْ عِنْدَ رَبَّكُمْ قُلْ إِنَّ الْفَضْلَ بِِرَبِّ اللَّهِ يُوْتَيْهِ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ. يَخْتَصُ بِرَحْمَتِهِ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ».

نهی «وَ لَا تُؤْمِنُوا»، عطف به امر «آمِنُوا»، و گفته همان طایفه از اهل کتاب به مأمورین و مجریان دستورهای آنان است. این نهی پس از آن امر، نگرانی آن طایفه طراح و گرداننده را می‌رساند که مبادا آن افرادی که مجری امر و نقشه آنان هستند، همین که به ظاهر و برای ارتداد به اسلام گرایش یافتند و در میان مسلمانان تردد کردن، به اسلام جذب شوند و به راستی رنگ ایمان گیرند و نیرنگ آنان دگرگون گردد.<sup>۲</sup> این نهی همچنین مراقبت کامل آن طایفه رامی نمایاند که مأموران باید چشم و گوش بسته از آنان پیروی کنند و امرشان را به اجرا درآورند. حصر «وَ لَا تُؤْمِنُوا إِلَّا لِمَنْ تَبَعَ» و تعلی بـ لام و تعلق به اشخاص (من)، و اضافه «دِينَكُمْ»، حصر و تحدید

۱. یکی از پرسش‌ها و بازجویی‌های امپراتور اندیشمند رم (هرقل یا هرقلیوس) پس از دریافت نامه رسول خدا علیه السلام از ابوسفیان این بود: آیا تا به حال پیش آمده که کسی به آیین او ایمان آورد و سپس برگردد؟ ابوسفیان: نه. (مؤلف)

۲. گویند چون ناپلئون برای پیشرفت سیاست جهانگیرش متوجه کشورهای اسلامی و مصر گردید، تظاهر به اسلام کرد و همین تظاهر سیاسی موجب آن شد که گروهی از افسران و سربازانش به اسلام گرایش یافتند و یا اسلام آوردن. (مؤلف)



ایمان و سودبری و بهره‌گیری گروه‌ها را از آن می‌رساند. چون ایمان راستین گرایش به حقیقت است نه اشخاص، و به «باء» متعدد می‌شود: «الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ...»، این حصر و تعدی و تعلق «وَلَا تُؤْمِنُوا...»، به جای «أَمِنَوا بِمَا أُنزِلَ إِلَيْكُمْ» بیان گویایی است از مسخ دین و دید آنان از دین و انحصار جویی در دین و بهره‌گیری و سلب آزادی مردم که باید چشم و گوش بسته و در بست در انحصار و اختیار آنان باشند و بهره دهنده و چشم نگشایند و دریچه‌ای از ماورای آنچه خود ساخته و پرداخته و تحدید کرده‌اند به روی کسی گشوده نشود و انسان‌هایی که باید آزادانه بیندیشندو آیین و عقیده‌ای را اختیار کنند، چنان در ایمان و کفر محدود شوند که به آنان فرمان دهنده: «آمنوا... ولا تؤمنوا...».

«قُلْ إِنَّ الْهُدَىٰ هُدَىٰ اللَّهِ». این بیان و فرمان، در هر گونه انحصار و اضافات و بهره‌گیری است. «الْهُدَىٰ»، اشاره به آن هدایت حقیقی و فطري است که به انگیزه فطرت آزاد و ماورای تحدیدها و بستگی‌ها، هر کسی آن را می‌جوید و راه دریافت آن را می‌پوید تا اصول اعتقادی و راه و روش زندگی خود را بر طبق آن هدایت تنظیم کند، آن هدایت، هدایت خدایی است: «هُدَىٰ اللَّهِ»، نه آنچه اینان خود را بیانگر آن می‌پندارند و وسیله امتیازات و برتری دینی و قومی ساخته‌اند. مردمی که به افق باز هدایت خدایی چشم گشوده‌اند و به راه افتاده‌اند، با این گونه امرها و تشکیک‌ها برنمی‌گردند و به محدوده‌هایی که از مواد قومی و نژادی ساخته‌اند و به رنگ آیین پرداخته‌اند، محدود نمی‌شوند. و آنکه به هدایت خدایی چشم نگشوده است، به اسلام نگراید و یا بگراید و از آن برگردد، ارزشی ندارد و نمی‌تواند راه بند حرکت نیرومند عقلی و وجودان فطري گردد، و آن اهل کتابی که دارای بیش و دریافت وجودانی باشد، نهی «لَا تُؤْمِنُوا» او را از گرایش به حق باز نمی‌دارد.

«آن یؤتَى أَحَدٌ مِّثْلَ مَا أُوتِيتُمْ أَوْ يُحَاجُوكُمْ عِنْدَ رَبِّكُمْ»، به دلالت مفهوم و معنی و هماهنگی خطاب‌های جمعی، [این مطلب] حکایت از نیات و گفته‌های همان طایفه دارد و چون تعلیلی برای امر «آمنوا...» و نهی «وَلَا تُؤْمِنُوا» است که جمله «قُلْ إِنَّ الْهُدَى...» جمله معتبرضه و اعتراض پیوسته و فوت نشدنی از جانب خداست که در میان کلام آنان آمده است، و به تقدیر و یا به معنای حذف نفى و یا استفهام انکاری یا فعلی مانند «إِجْتَنَيْوَا، احْذَرُوَا» و یا جواب شرط مقدرات است: در آغاز روز به آنان ایمان آرید و در پایان آن کافر شوید و جز به پیروان دین خود ایمان نیاورید تا داده نشود (یا آیا داده شود؟ بر حذر باشد از اینکه داده شود، اگر راستی به آنان ایمان آرید مبادا داده شود) به احدی مثل آنچه به شما داده شده است. فعل‌های مجھول: «آن یؤتَى، أُوتِيتُمْ»، و ابهام: «مِثْلَ مَا»، دید این طایفه را از دین می‌نمایاند که همان امتیاز جویی‌های قومی و نژادی و طبقه‌ای و برخورداری‌های از آن را می‌نگرنند.

بعضی از مفسران گفته‌اند که نهی «لَا تُؤْمِنُوا»، از خداوند به گروهی از مسلمانان است که از فریب و حیله‌های آن طایفه از اهل کتاب بر حذر باشند و جز به پیروان راستین دین شان ایمان نیاورند. و همچنین کلام تعلیلی «آن یؤتَى... أُوتِيتُمْ... أَوْ يُحَاجُوكُمْ...» پس از «لَا تُؤْمِنُوا» تا آخر آیه کلام و ضمایر جمع خطابی، خطاب به مسلمانان است: شما مسلمانان جز برای کسانی که پیروی از دین شما کرده‌اند ایمان نیاورید بگو هدایت به حق هدایت خداست تا مبادا به کسی داده شود مانند آنچه به شما داده شده یا با شما در پیشگاه پروردگار تان احتجاج کنند. یا اینکه: «وَلَا تُؤْمِنُوا...» حکایت کلام آن طایفه، «وَأَنْ يُؤْتَى أَحَدٌ»، کلام خدا و استفهام انکاری و خطاب‌های «أُوتِيتُمْ أَوْ يُحَاجُوكُمْ...» خطاب به آن طایفه باشد: آیا آن امر «آمنوا...» و نهی «لَا تُؤْمِنُوا...» برای آن است که به کسی داده نشود مانند آنچه به شما داده شده است؟

آهنگ و روش و پیوستگی مفاهیم این دو آیه همین است که جز دو کلام



اعتراضی: «قُل إِنَّ الْفَضْلَ بِيَدِ اللَّهِ» تا آخر، بیان گفته‌ها و اندیشه‌های آن طایفه از اهل کتاب است. «أو يَحْاجُوكُم...» عطف تردیدی به «آن یؤتی أحد»، و هردو همچون جواب شرط مقدّر است و ضمیر فاعل «يَحْاجُوكُم» راجع به «الَّذِينَ آمَنُوا» (مسلمانان): آن طایفه از اهل کتاب گفتند ایمان نیاورید مگر به آنان که پیرو آیین شما باشند که اگر به آنان ایمان اورید داده شود به احدی (غیر یهود یا اهل کتاب) همانند آنچه به شما داده شده یا احتجاج کنند با شما نزد پروردگارたن.

ظاهر «أو يَحْاجُوكُم» همان عطف تردیدی است نه به معنای عطف جمعی و یا تفسیری و چون «آن یؤتی»، «أو يَحْاجُوكُم»، تنافسی جمعی ندارد، باید تعلیل برای گونه دیگری از نهی «لا تُؤْمِنُوا...» باشد: «آمُنُوا بِاللَّذِي...» امر به ایمان ظاهری و زبانی برای فریب مسلمانان، نهی «لا تُؤْمِنُوا...» بازداشت از ایمان کامل قلبی و وجدانی که «آن یؤتی» تعلیل این نهی باشد. «أو يَحْاجُوكُم»، تعلیل برای نهی از تصدیق به معنی از مسائل و آیاتی که مطابق و یا مصدق تورات و یا انجیل است یا بیان حجت و شواهدی برای حقیقت رسول و یا رسالت اسلام که همین گونه ایمان و تصدیق منشأ احتجاج اغیار (أحد) می‌گردد. مانند: ﴿وَإِذَا لَقُوا الَّذِينَ آمَنُوا قَالُوا آمَنَّا وَإِذَا خَلَأَ بَعْضُهُمْ إِلَى بَعْضٍ قَالُوا أَتَحَدُثُونَهُمْ بِمَا فَتَحَ اللَّهُ عَلَيْكُمْ لِيَحْاجُوكُمْ بِهِ عِنْدَ رَبِّكُمْ أَفَلَا تَعْقِلُونَ﴾<sup>۱</sup> که شما اهل کتاب که بعضی از اصول اسلام و آیات قرآن را تصدیق می‌کنید و یا شاهد صدق می‌آورید، چرا به آن ایمان پیدانمی‌کنید؟ «عِنْدَ رَبِّكُم»، مرتبه و یا مراتب پیشگاه ریوبیت است که وجودانهای پاک و حق جو مظهری از آن است. این عطف «أو يَحْاجُوكُم» هر گونه نگرانی آن طایفه از اهل کتاب را می‌رساند

۱. و [همین یهودیان] چون با کسانی که ایمان آورده‌اند برخورد کنند می‌گویند ما ایمان آورده‌ایم و وقتی با همیگر خلوت می‌کنند می‌گویند چرا از آنچه خداوند بر شما گشوده است برای آنان حکایت می‌کنید تا آنان به [استناد] آن پیش پروردگارたن بر ضد شما استدلال کنند آیا فکر نمی‌کنید. بقره (۲)، ۷۶. [ن. ک به: ج ۲ مجموعه آثار، ص ۳۱۸ به بعد] (مؤلف)

و پیش گیری از آن است که چون مأمورین و کارگزاران آنان برای فریب و خراب کاری میان مسلمانان رخنه می‌کنند، مباداً یکسر به اسلام جذب شوند و یا بعضی از مسائل و آیات آن را تصدیق کنند، و چون اهل کتاب اند شواهدی برای حقائیت آن اظهار کنند. اینان در هر حال و در هر وضع که باشند باید آن برتری و فضیلی که به خیال خود خدا و دین خدا برای ایشان آورده به خاطر خود نگه دارند و برای در انحصار داشتن این فضل الهی، دریافت عقلی خود را هم نادیده گیرند و به فهم خود خیانت روا دارند.

«**فُلِ إِنَّ الْفَضْلَ يَبْدِ اللَّهُ**»، اعتراض به این گونه کوتاه اندیشه و انحصار جویی است تا شاید چشم‌هاشان و جلوی دیده‌هاشان باز شود. «فضل»: جریان سرشار و لبریز فیض است که به سوی هر مستعدی روان می‌شود و بیش از استحقاق می‌دهد. نبوت و شناخت و علم از رشحات فضل خدادست. «الفضل»، شاید اشاره به فضل خاص نبوت و کتاب و یا فضل کلی باشد که نبوت و کتاب از مصادیق آن و همه به اراده و دست قدرت خداوند است. نه به خواست و دست خلق که به هر که خواهد بددهد و در میان قوم و قبیله‌ای محدودش کند، خدادست که در مسیر مشیت حکیمانه‌اش به هر که خواهد می‌دهد: «يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ». فضل الهی نه محدود است تا اگر به مردمی داد به دیگران نرسد و نه خدا ناگاه است تا کسانی بی علم و آگاهی او از او دریابند و مخصوص خود گردانند: «وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلَيْمٌ». همان خدادست که کسانی را مخصوص رحمت خاص می‌گرداند تا مشمول فضل او شوند: «يَخْتَصُ بِرَحْمَةِ مَنْ يَشَاءُ». همان فضیلی که بس عظیم است و تحديد نمی‌شود: «وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ».

این دو آیه تصویری جامع از اندیشه و راه و روش بعضی از اهل کتاب و بیانی از شناخت و دید آنان از آیین خدادست. آنان آیین خدا را که فضل واسع و گسترده او



است منشأ قومیت و امتیاز طبقه‌ای ساخته‌اند و می‌کوشند تا پیروان خود را چشم و گوش بسته در این محدوده اوهام نگه دارند.<sup>۱</sup> اینان همین که از دعوت به اندیشه درآیات این رسالت و تبیین آن باز و از مواجهه با این آیین روشن و مبین روی می‌گردانند، به حیله و دسته‌بندی می‌پردازند تا درازهان و صفوف مسلمانان راه نفوذ یابند و مسلمانان را دچار ضعف اعتقادی کنند و از هم بپاشند.

۱. یهود آیین خدا و رسالت توحیدی پیغمبران او را که برای توحید اعتقادی و بشری و رهایی از بندگی فرعونیان و اقوام و طاغیان بود، پس از گذشت زمانی منشأ امتیاز و برتری قومی و طغیان بر حقوق خلق ساختند: اسرائیل قبیله ممتاز خدا، خدا «یهوه» خدای بنی اسرائیل، قوم گریده و دیگران اغیار؛ بیگانگان، آدم‌ها دام‌های پست: « بشنوای اسرائیل خداوند خدای مأخذی یکتاست و کیست مانند قوم تو اسرائیل ملت یکتا در زمین، ای اسرائیل که من بوسیله تو مفتخر می‌شوم. من خدای همه عالم هستم لکن نام را فقط بر شما نهاده‌ام. ذات قدوس تبارک اسم اعظم خود را بر اسرائیل نهاده است مانند پادشاهی که کلیدی برای صندوقچه‌ای داشت... پادشاه باع را به دست می‌اشری سپرد، اما همین که در میان خارهان نگریست یک گل سرخ دید و آن گل را چید و بویید و از رایحه آن لذت برد. برادر پادشاه گفت: به خاطر این گل سرخ درختان باع در امان می‌مانند» از صفحه ۷۹ کتاب گنجینه‌ای از تلمود (یا تلمود رفرم شده برای خوراک مردم قرن بیستم) که رهارود جشن‌های شاهنشاهی ایران و بزرگداشت نام کورش کبیر است.

رسالت مسیح از میان بینوایان و سرکوب شدگان قیام کرد و گسترش یافت: «روح خداوند بر من است زیرا که... مرا مسح کرد تا فقیران را بشارت دهم و مرا فرستاد تا شکسته دلان را شفا بخشم و اسیران را به رستگاری و کوران را به بینایی موعظه کنم و تا کوییدگان را آزاد سازم» (لوقا ۱۸/۴ و ۱۹) و با رسالت ساده و بی‌آلایش توحیدی و محبت و رحمت، محرومین و مستبدگان را چنان جذب و مؤمن کرد که سال‌ها با همه فشار و آزار و شکجه، صبر و پایداری نشان دادند تا آنکه در قرن چهارم قسطنطینی امپراتور روم به آیین مسیحیت گراید و آن را وسیله تمرکز و قدرتی در مقابل معارضین و پیوستن بخش‌های تجزیه شده روم بزرگ گردانید. شعار تحریف شده: «مال یقیصر از آن قیصر و مال خدا از آن خداست» خیالش را آسوده و دستش را برای تقویت مسیحیت باز می‌داشت و همین قیصرهای مسیحی، قسمتی از اموال غارت‌های جنگی داخلی را در اختیار سران کنائس می‌گذاشتند تا هم خدا راضی و هم خلق غارت شده را ارضاء سازند، و نظام ریشه‌دار و خشن طبقاتی را با پشتیبانی مسیحیت رومی نگه دارند. به این ترتیب مسیحیتی که از میان بینوایان و کوییدگان برخاست، به طبقه ممتاز ستمگران و کوبنده‌گان پیوست و خود دارای قدرت مال و امتیازات بیحد و غیرمعارض گردید. (مؤلف)

«وَمِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ مَنْ إِنْ تَأْمَنَهُ بِقِنْطَارٍ يُؤْدِهِ إِلَيْكَ وَمِنْهُمْ مَنْ إِنْ تَأْمَنَهُ بِدِينَارٍ لَا يُؤْدِهِ إِلَيْكَ إِلَّا مَادُمْتَ عَلَيْهِ قَائِمًا ذَالِكَ بِأَنَّهُمْ قَاتُلُوا لَيْسَ عَلَيْنَا فِي الْأُمُّيْنَ سَبِيلٌ وَيَقُولُونَ عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ وَهُمْ يَعْلَمُونَ بِئْلَى مَنْ أَوْفَى بِعَهْدِهِ وَأَتَقَى فَإِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَّقِينَ».

«وَمِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ» بیان استینافی یا عطف به مقدر است، نه «طائِفَةٌ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ»، تابیین و تجزیه و تحلیلی از روحیه و روش آنان با دیگران باشد، بلکه از این رو که مستند کتابی دارند و اهل کتابند [مورد بحث هستند]. «إن تَأْمَنَهُ»، فعل شرط و خطاب به هر مخاطب، «يُؤْدِهِ» جواب شرط. و جمله وصفی «بِقِنْطَارٍ»، کنایه از مقدار بسیار پول، در مقابل دینارکه کمترین واحد پول طلا بوده است. این تصویر، تعریف گروهی از اهل کتاب است که در نگهداری و ادائی امانت از هر که باشد، ایمان و تعهد دارند و زمینه‌ای است برای تصویر تعریف گروه مقابل آنان که مورد نظرند. این گونه تعریف و تجزیه، راهنمای شناخت و واقع‌اندیشی و خارج از تعصب و بدینی است تا هدایت شدگان قرآن برای شناخت جامعه و اقوام، بلند نظر و واقع‌بین باشند و درست بیندیشند و قضاوت کنند و چون بعضی از یهود و دیگر نژاد پرستان متعصب نباشند که قوم و تبار و اهل مذهب خود را هر چه بودند و هستند و باشند، برتر و الاتر بپنداشند، گرچه در میان آنان ستمگران و فرومایگان و ناپاکانی شرم‌آور باشند، و دیگران را هر که و هرچه باشند پست و فروماهیه دانند. مفهوم از بیان و تعلیم آیه همین است که در باره مخالفان آین حق هم نباید بداندیش بود و حکم کلی کرد که این خود از کوتاه بینی و عدم شناخت آین خدایی است: در میان آنان با همه تعالیم انحرافی و اعتقادات و اخلاقی غرورانگیز، مردمی حق‌شناس و امانت‌دار و دارای مسئولیت و جدانی هستند تا آن حد که تو هر که باشی، اگر مال بسیاری (قِنْطَارِی) را به آنان به امانت بسپاری، بی‌دریغ و آسان به دست تو



می‌رسانند: «يُؤَدِّو إِلَيْكَ». امانت، هرگونه حق و تعهدی است که پایه آن وجودانی و فطری است و سُنَّت و احکام نگهداری و ادای آن را بیان و الزام می‌کند و چون از اصول اخلاقی و روابط اجتماعی است، هرکسی و در هر شرایط خلقی که باشد تا حدی ملتزم به آن است، گرچه متجاوز و متعدی به دیگر حقوق باشد، چنانکه تاریخ و حوادث روز، بسیاری از راهزنان و دزدان را نشان می‌دهد که در نگه داری و ادای امانت وفا دارند و گاهی برای حفظ و ادای امانتی که به آنان سپرده شده و یا کسانی که در امان آنان پناهندۀ شده‌اند، تا پای جان ایستاده‌اند. بنابراین، کم‌بها دادن و نقض این گونه تعهدات وجودانی و قانونی باید ناشی از علل و عوارض تربیتی و انحراف‌ها و مسخ‌های دینی غرور انگیز باشد که با استناد و انتساب به آیین و کتاب، کسانی خود را برتر و دارای هرگونه حقی بیندارند و برای دیگران تعهد و حقی قائل نشوند:

**«وَمِنْهُمْ مَنْ إِنْ تَأْمِنْهُ بِدِينَارٍ لَا يُؤَدِّهِ إِلَيْكَ ... ذَالِكَ بِإِنَّهُمْ قَالُوا لَيْسَ عَلَيْنَا فِي الْأُمَّيَّنَ سَبِيلٌ»**: گروهی از اهل کتاب‌اند که اگر دیناری امانت به آنان دهی آن را باز نمی‌گردانند و چنین استناد می‌کنند که برای امیّین (بی سوادها، آغیار پست) و در میان آنان بر ما راه تعهد و نفوذی نیست. چون اینان با انتساب به کتاب خود را دارای سرشتی برتر می‌پنداشند، برای خود بر دیگران راه نفوذ و الزام به تعهد را باز و برای دیگران برخود بسته‌اند که اساسی‌ترین عهود همان عهد امانت است و دیگر عهدهای اخلاقی و اجتماعی به آن بر می‌گردد.

از اهل کتاب آنان که امانات را، هر چه هم ارزنده و سنجین (قِنطار) باشد، تأديه می‌کنند، به انگیزه فطرت و وجودان و به استناد اصول کتاب است؛ و آنان که از اهل کتاب‌اند و برخود نسبت به دیگران (امیّین) تعهدی قائل نیستند و امانت هر چه هم کم ارزش باشد (دینار) تأديه نمی‌کنند، به استناد دین و کتاب تحریف شده و فطرت

مسخ شده است<sup>۱</sup>: «ذالِكَ بِأَنَّهُمْ قَالُوا لَيْسَ عَلَيْنَا فِي الْأَمْيَنَ سَيِّلٌ».

«ذالِكَ»، اشاره به خوی و منش و روشه است که منشأ کردار آنان می‌شود: «إن تَأْمَنَهُ بِدِينَارٍ لَا يُؤْدِي إِلَيْكَ»، و «بِأَنَّهُمْ»، بیان همان سبب و منشأ است. «قالوا»، فعل ماضی و به جای «زعموا، اعتقدوا» اشعار به شعار و گفتاری دارد که از زمان گذشته زبانزد آنان بوده است. ضمیر جمع «قالوا»، اگر راجع به عموم اهل کتاب باشد، «ليَس عَلَيْنَا...» عقیده و روش همه آنان را می‌رساند که «مِنْهُمْ مَنْ إِن تَأْمَنَهُ بِقِنْطَارٍ يُؤْدِي إِلَيْكَ»، همچون استثنائی از آن اندیشه و خوی عمومی و دوگانگی آنان است که از تضاد فطريات و وجدانيات اهل کتاب با تعاليم قومی و طبقه‌اي ناشی می‌شود.

۱. توصيه‌هایی که درکتاب تلمود آمده، نسبت به برادر و همنوع است که مقصود قوم یهودند. چنانکه درابواب «حدود و جنایات» که تنها برای قوم یهود و در محدوده آن است، تعبیر همنوع، دیگری جز یهودیان نمی‌تواند باشد. از صفحه ۳۲۹ گنجینه تلمود نویسنده این کتاب بسیار کوشیده است تا در حسن روابط اجتماعی و اخلاقی و محبت به دیگران، رنگ پر مایه نزدی را از تعالیم تلمود بزداید و یا بوشاند و این اصول را گسترش دهد، ولی با تصریحاتی که در مآخذ یهود است ناچار به توجیه شده: «این مطلب صحیح است که در تفسیر کلمه «همنوع» که در قوانین تورات بدان اشاره شده است، تلمود به کرات توضیح می‌دهد که مقصود از همنوع، یهودیان است و نه کافران و بت پرستان، لکن این توضیح برای آن است که مطالب کتاب مقدس در برخی موارد باید بدان گونه فهمیده و توجه شود....» صفحه ۲۳۳. اگر بتوان تعصبات خشک و خشن قومیت را که در تلمود و دیگر کتاب‌های سابق یهود آمده توجیه کرد و قرارهای لاحق (پروتوكول‌های) دانشمندان آنان را پنهان داشت، آیا واقعیات روشن تاریخی را می‌توان پوشانید؟ استئتمار ثروت‌ها و امانت‌ملل دیگر (اغیار) را چه قومی پایه و مایه می‌دهد؟ در آتش جنگ‌هایی که علیه صاحبان امانت‌افروخته شده و می‌شود چه کسانی می‌دمند؟ کارخانه‌های آتش زا و نابودکننده را چه کسانی وسعت و جهت می‌دهند؟ بازار تجمل و تقلب و مصرف و فحشا را چه دست‌هایی رونق می‌بخشد؟ در میان ملت‌هایی که سال‌ها و قرن‌ها به سر می‌برند و از رنج آنان ثروت می‌اندوزند و متعنم هستند چه خدمت صادقانه‌ای کرده‌اند؟ کدام تولید زراعی و صنعتی و کار پرمشقت و مفید را انجام داده‌اند؟ این‌هاست نمونه‌های روح محبت و برادری با سایر ملل جهان؟! مؤلف و مترجم و ناشر کتاب گنجینه تلمود که نماینده اندیشه و خوی یهود «یا صهیونیسم» است، به جای توجیه و تأویل تعالیم یهود، و مؤثرتر از آن همین است که در دنیا گسترده و به هم پیوسته کنونی چشم باز کنند و خود را تغییر دهند و توجیه و تأویل کنند تا ادعاهایشان با واقعیات جریان تاریخ راست درآید و دنیا دیگری در برابر خود بگشایند. (مؤلف)



«سَيِّلٌ»، که نکره منفی آمده، هرگونه راه تعهد و حقی را برآنان نفی می‌کند. «فِی الْأُمَّيْنِ»، به جای «لِلْأُمَّيْنِ» ظرف تعهدات و روابط حقوقی را می‌رساند: گویند که هیچ‌گونه راه تعهد و انجام آن در میان امیین و برای آنان علیه مانیست. بر مبنای این اصل ساخته دینی و قومی، هر امانتی که امیین به آنان دهند و یا با نیرنگ و فریب از آنان بگیرند، گرچه دیناری باشد چه رسد به ثروت‌های فراوان و سرشار آن را حق برتری و اهل کتاب (پیشرفت) بودن خود می‌دانند و هرگونه راه حقوقی و قانونی را برای تأدیة آن امانات بسته می‌دارند و خود را ملزم به آن نمی‌دانند.

با این موضع گیری و حق ناشناسی توجیه یافته، برای برگرداندن حقوق و امانات به صاحبان اصلی آنان یک راه باز است: قیام مداوم علیه حق ناشناسی امانت بر: «الاً مادُمْتَ عَلَيْهِ قَائِمًا»، مگر آنکه پیوسته بالای سرش بایستی. در برابر عدوانش قیام و مقاومت کنی: ای امی خواننده و از حق حیات بشری واپس زده شده! برای باز پس گرفتن حق امانت راهی جز این نداری: قیام مداوم و پردوام و پیوسته‌ای که در آن سستی نباشد و اغفال نشوی و فریب نخوری و واپس نگردی. چون او همین موضوع را که (به اصطلاح) اهل کتاب است و دیگران امی، منشأ هر حقی برای خود و نفی هر حقی برای تو ساخته و تو را زیردست گردانیده است. او با اندیشه و خوی برتری هیچ‌گونه حق وجدانی و انسانی و قانونی برای تو نمی‌شناسد.<sup>۱</sup> او اگر دریا،

۱. یهودیان شرقی، پس از تحولات علمی و صنعتی غرب، با مسیحیت و تزاد سفید درآمیخت و پیوند یافت تا در ضمن این آمیختگی، نگهبان اندیشه برتری و حافظ و حامی خود باشد. در پرتو تجربیات این قرن، واقع بیان دریافتند که اصول دموکراسی غربی و در بی آن اعلامیه‌ها و مجامع حقوقی ساخته آن، وسیله یانیرنگی برای نگهداری و نگهبانی برتری نزدی و بهره کشی از دیگران «امین» عقب مانده و در همین جهت است؛ از اندیشه‌ها و دریافت‌ها و تنظیمات حقوقی گرفته تا فلسفی و جامعه‌شناسی و زیست‌شناسی. اگر حق انسان بر انسان، طبیعی و فطری و یا الهی است، اعطای این حقوق چه مفهومی جز برتری ملتی و یا گروهی بر دیگران دارد که می‌توانند این حقوق را بشناسند و بدهنند و یا نشناشند و ندهنند. این اندیشه بعضی از فلاسفه غرب

→ «نقل از هگل» است که می‌گویند: «روح خدا در بشر تکامل یافته و از ترازها و ملت‌ها برتر آمده تا در چهره انسان سفید پوست غربی نمودار شده است.» از نظر این گونه دانشمندان: روح خدا پس از تکامل وعروجی که قرن‌ها در روح و چهره ملت‌های شرقی و اسلامی یافت و آنان را به اوچ بینش وعلم رساند، ناگهان تنزل کرد و در روح و مغز ملت‌های جاہل و متوجه غرب، چون رنگ سفید دارند، ظهور کرد و تجلی یافت! بسیاری از دانشمندان زیست‌شناسی و جامعه‌شناسی و روانکاوی غربی هم آگاهانه و ناآگاهانه از اثبات برتری و مزیت سفید‌پوستان از رق چشم غربی برکنار نمانده‌اند. مقایسه‌هایی که درکیت و کیفیت ساختمان مغزی و عصبی و غرایز می‌کنند، برمبنای همین اندیشه است، و همین گونه مسائل را با وسائل علمی و عملی و نمایشی و نگارشی از دبستان تا دانشگاه و محیط‌های اجتماعی درهمه جا و در میان خود و دیگران تلقین می‌کنند. برای چه؟ برای نمایش و فروذ شخصیت و قومیت برتر و غیرمعهد و کارفرما و بهره‌کش خود و از خود بیگانه و تهی و بی‌شخصیت ساختن و ائمّه نگه داشتن دیگران، ونتیجه: بهره‌گرفتن و بردن امانت و استعدادها و سرمایه‌های انسانی و طبیعی و پایدار داشتن اندیشه و شعار «لَيْسَ عَلَيْنَا فِي الْأُمَّيَّنَ سَبِيلٌ». همین تقلید کورکورانه «عقب‌ماندگان» از غرب، در قوانین و فرهنگ و لباس و ساختمان و مکتب‌های رنگارنگ و مستند کردن سُنّ و آیین و عقیده خود، به امضای اندیشمندان و شرق‌شناسان از آنان، نمودار از خود بیگانه شدن و از شخصیت ملی و دینی و تاریخی خود تهی گشتن آنان و واقع‌شدن شان در حصار مرزبندی‌های بین‌المللی است که با همکاری صمیمانه مرزبانان زره‌پوش و خود به سر و چماق به دست داخلی حرastت می‌گردد. همان کسان که چشم به اشارات مرزداران دارند و به زیان و خوی و کردار می‌گویند: (از تو به یک اشاره، از من به سر دویدن، صدها سر بریدن و در طبق اخلاص نهادن). به هر حال، عقب راندگان امانت برده باید شکر کنند... به آنچه برده و خورده و داده و نداده و نکرده و کرده همه شکر!! اگر دردی و درکی و شکوه‌ای باشد، آن مجتمع عظیم حقوقی و بین‌المللی با منشورهایشان و سخنرانی‌های براق و قرارهای جذاب، [به آن‌ها می‌رسند]. چه سحر و افسونی! چه چشم و گوش بندی‌ای! و چه مکتب‌ها و لوحه‌های چشم‌گیر و مترقب‌ای: دموکرات، جمهوری خواه، سوسیال، کارگر، لیبرال، رادیکال! و توده‌های محروم و امانت برده و جوانان روشن شده و دردمد را چنان جذب می‌کند که اصل مطلب و مطلوب را که حق آزادی در سرنوشت و عهد و امانت است از یاد می‌برند و نمی‌فهمند که محتوای همه این مکتب‌های ساخته شده نگه داری مرزها و برترها و برتری‌های است، و برای آنان دام‌های دیگری است که در هر گوشه از دنیا محرمین برای چشمان باز مشهود است. مگر ماجراجی فلسطین رانی‌بینند؟ مگر نگهبانان و وارثان همین مکتب‌ها موجب آوارگی و کشتار میلیون‌ها مردم آن سرزمین نشندند؟ فرانسه مهد تمدن و آزادی و دمکراسی غربی و اعلام کننده و طرف‌دار حقوق بشر، برسر مردم الجزایر چه نیاورد؟ (یادداشت‌های عمار اوزگان رهبر الجزایری در کتاب افضل الجهاد خواندنی است بخصوص از ←



فضا و ذره را می‌شکافد و به آسمان می‌رود و بر روی ماه فرود می‌آید برای خدمت به تو و نوع تو نیست، فقط برای نمایش و حفظ برتری خودو عقب ماندگی توست. تنظیم و تدوین حقوق و اجتماعات حقوقی اوهم برای همین است. پس هر راهی برای واپس گرفتن حق و امانت را برتوبته است تا آنجا که بسیاری از حق برده‌گان فریب خورده و خود باخته تو هم هرگونه باج برتری به او می‌دهند و سرمایه‌ها و امانات خلق را به رایگان به او تقدیم می‌دارند، راه و چاره تو همین است که قدرت روحی واستعدادی خودرا بازیابی و از قعود به قیام گرایی وبالای سرش او را بپایی: **إِلَّا مَا دَمْتَ عَلَيْهِ قَائِمًا.** آن‌ها که سرشت ذاتی خود را با استناد به کتاب و مکتب برتر از دیگران می‌دانند، دروغی ساخته و آن را عالمًا به خدا می‌بندند: «وَ يَقُولُونَ عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ وَ هُمْ يَعْلَمُونَ». دروغی در تکوین و تشریع به خداوندی که به همه ملل استعداد کمال بخشیده است و به کتاب و شریعت هدایت کرده است. دروغی درنفی تعهد و حق از قوم و ملتی و ثبوت آن‌ها بر دیگران. چون نفی سبیل، قراردادی نیست، پس بواسطه یابی واسطه به خدا نسبت می‌دهند و می‌دانند که دروغ می‌گویند: «وَ هُمْ يَعْلَمُونَ».

**«بَلَى مَنْ أَوْفَى بِعَهْدِهِ وَ أَتَقَى فَإِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَّقِينَ»**. بله، به معنای «لکن» نفی است: نفی سبیل و اثبات آن به مقیاس عهدی که تعهد شده است. «أَوْفَى بِعَهْدِهِ»، به

→ صفحه ۲۷۱ تا ۴۸۰ درباره نژادپرستی و چگونگی رفتار اهانت بار فرانسویان با زن و مرد الجزایری و حمایت از حیوان و نفی حق انسان و صدها نمونه دیگر که در افریقا و آسیا و جنوب امریکا برای همه مشهود است. به حرکت درآمدن مجامع حقوقی و استناد به منشورات و مصوبات حقوقی بشر را آن گاه می‌توان احساس کرد که مرزداران برتری جوی شاخ به شاخ می‌شوند. حاصل سال‌ها تجربه و توصل و امید حق برده‌گان عقب نگه داشته شده «امین» برای باز پس گرفتن امانات و حقوق غصب شده خود همان است که قرآن قرن‌ها پیش اعلام کرده است: «لَا يُؤْمِنُ إِلَيْكَ الْأَمَادُمَّ (نفرموده است) مَا كُنْتَ عَلَيْهِ قَائِمًا...». قیام مداوم و هشیارانه که نه توقف باشد و نه به دام دیگر افتادن و نه تسليم شدن و نه فریب خوردن. (مؤلف)

جای «مَنْ أَذَى أَمَانَتَهُ» اشعار به وفای کامل و با همه شرایط دارد. ممکن است ضمیر عهده راجع به «الله» باشد که چون خدا عهود را تبیین و تشریح کرده هر عهدی، عهد خدا است. اگر راجع به «مَن» باشد، مقصود تعهد خاص فرد فرد است که مبنای همه عهود و روابط جمعی است. «وَ اتَّقِي»، عطف به فعل شرطی «مَنْ أَوْفَى» و بیان انگیزه و منشأ وفای به عهد است، «فَإِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَّقِينَ»، جواب شرط است. وآمدن اسم ظاهر «الْمُتَّقِينَ»، به جای «يُحِبُّهُ» هم تعمیم و هم بیان کبری و تعلیل است: هر که به عهد خدا یا خود، وفا کند و پرواگیرد از متقین است و خدا متقین را دوست می دارد. وفای به عهد، اگر از تقواریشه گیرد، ثبات و دوام و کمال می یابد و جالب محبت خدا می گردد. اگر از منشأ عادات و سنن و یا برای کسب اعتبار باشد، هرچه هم در تحریک روابط اجتماعی نیک و مؤثر آید، چون فاقد شناخت و هماهنگی روحی است، موجب کمال شخصی و حرکت و جاذب محبت خدا نمی شود. چون تقوا، به معنای شناخت و اراده ایمانی و تنظیم خلق و عمل، رابطه و پیوند خدا با خلق و گسترش دهنده مسئولیت‌ها و تعهدات است و این برتری روحی و خلقی، امتیازات قومی و نژادی و کتابی و حقوقی و هرگونه طغیان را از میان بر می دارد: «إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتَقَاكُمْ»<sup>۱</sup> نه اهل کتاب و یا منسوب به آیین و قوم و طبقه بودن.

«إِنَّ الَّذِينَ يَشْتَرُونَ بِعَهْدِ اللَّهِ وَ أَيْمَانِهِمْ ثَمَنًا قَلِيلًاً أُولَئِكَ لَا خَلَاقَ لَهُمْ فِي الْآخِرَةِ وَ لَا يُكَلِّمُهُمُ اللَّهُ وَ لَا يَنْظُرُ إِلَيْهِمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَ لَا يُزَكِّيْهِمْ وَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ». «يَشْتَرُونَ»، که در این گونه موارد (پیش از این بیان شده)<sup>۲</sup> به جای «يَبْيَعُونَ» آمده گویا اشعار به این واقعیت دارد که این فروشنده‌گان سوداگر در بازار دنیا همچون مشتری دربی به دست آوردن ثمن ناچیزی در مقابل فروش «عَهْدَ اللَّهِ» هستند.

۱. در حقیقت ارجمندترین شما نزد خدا پروادارترین شماست. الحجرات (۴۹)، ۱۳.

۲. ن. ک به مجموعه آثار، ج ۲، ص ۱۳۷.



«عهد اللہ»، که مفرد و مضارف آمده باید اصل مسئولیت و تعهد و جدانی و خدایی باشد که در شرایع الهی بسط و تقریع یافته است. «ایمان» جمع «یمین» (دست راست)، اشاره به تعهد و الزامی است که با تماس و فشردن دست‌های راست دو طرف انجام می‌شده است. «عهد اللہ و آیمانهم»، تفصیلی از «بعهده» آیه قبل است: چون برگشت عهد فطری و خدایی و تشريعی و قرارها و پیمان‌ها، به تحکیم اراده و ساختن شخصیت و پیوستگی اجتماع و پایه‌های کمال و مسیر محبت و جاذبۀ خداست که سرمایه پرسود و اصیل و بهره‌آور انسان مترقی و در طریق تکامل است، شراء و مبادله آن به کالاهای شهوات و لذات ناپایدار و پست هرچه باشد، زیان و هرچه به دست آورده شود ثمن ناچیز و اندک «ثَمَنًا قَلِيلًا» و جامد و متلاشی و زائل است و سازندگی و افرایندگی ندارد: «لَا خَلَاقَ لَهُمْ فِي الْآخِرَةِ».

اگر معنای «فِي الْآخِرَةِ» مرادف با معنای «یَوْمَ الْقِيَامَةِ» باشد، باید یکی از این دو ظرف برای هر سه متعلق ذکر می‌شد: «لَا خَلَاقَ لَهُمْ وَ لَا يُكَلِّمُهُمُ اللَّهُ وَ لَا يَنْظُرُ إِلَيْهِمْ فِي الْآخِرَةِ يَا يَوْمَ الْقِيَامَةِ» پس همینکه دو ظرف جدا آمده باید دو ظرف و دو عالم باشند: «فِي الْآخِرَةِ»، عالم دیگر و برتر از عالم نزدیک و پست (دنيا) و ظرف جوازب مادی و حسی و جسمانی که در مسیر کمال و به سوی «یَوْمَ الْقِيَامَةِ» است. و «یَوْمَ الْقِيَامَةِ»، روز باز شدن آفاق حیات و آفرینش و نهایت قیام استعدادها و مکتبات است؛ اگر در آن روز خدا با انسان‌هایی که ندای وجودان مسئول و متعهد راشنیده‌اند و فرمان‌های آن را انجام داده‌اند، به وضوح سخن می‌گوید و امواج اشارات و الهامات خدا در گوش هوش آنان منعکس می‌شود. این‌ها مورد نظر و رحمت و در مسیر کمال‌اند تا روز قیامت، که همه چیز کامل و مشخص می‌گردد. اینان همان کسانی هستند که عهدهای خود و خدا و خلق را به متابع پست و اندک دنیا نفوختند



## ﴿قُلْ مَتَّعُ الدُّنْيَا قَلِيلٌ﴾<sup>۱</sup> و از انحراف و سقوط اتقا و ارتقا یافتند و در معرض جاذبه حب خدا قرار گرفتند:

«بَلِّى مَنْ أَوْفَى بِعَهْدِهِ وَ أَنْقَى فَإِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَّقِينَ». مفاصل و نمودارهای جاذبه و حب خدا همان درجات قرب و کمال است که با تعبیر نفی و سلب در این آیه تبیین شده است: إِنَّ الَّذِينَ يَشْرَوُنَ بِعَهْدِ اللَّهِ وَ أَيْمَانَهُمْ ثَمَّاً قَلِيلًا «أولئک لاخلاق لَهُمْ فِي الْآخِرَةِ وَ لَا يُكَلِّمُهُمُ اللَّهُ وَ لَا يَنْظُرُ إِلَيْهِمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ، وَ لَا يُزَكِّيْهِمْ وَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ». این‌ها مراتب نزول و سقوط در مقابل درجات صعود انسان است: همین که عهد و ایمان را به متعای تبدیل کردند از حوزه محبت خدا دور می‌شوند: «أولئک» و استعدادها و اعمال‌شان خشک و بی‌بازتاب می‌گردد: «لَاخَلَاقَ لَهُمْ فِي الْآخِرَةِ»، و از عالی ترین مقام کمال و قرب که مورد نظر و حب خدا و از دریافت سخن و ندای او شدن است بس دور و از تزکیه (پاک کردن و برآمدن) یک سر محروم می‌گردد: «لَا يُكَلِّمُهُمُ اللَّهُ وَ لَا يَنْظُرُ إِلَيْهِمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ، وَ لَا يُزَكِّيْهِمْ» و همین است عذاب دردناک و ملازم با آن‌ها: «وَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ».

مگر عذاب و درد جز عدم تعادل و تجزیه و ناهمانگی و تضاد قوا و دستگاه و نسوج حیاتی است؟ انسان جویا و پویای کمال و بیهوده‌مندی از حیات برتر، چون عهد و ایمان را که پله‌های ارتقاست، با ثمن جاذبه‌های دنیا ساخت و بی‌پایه و خود را از خود و از دیگران بیگانه ساخت، از بهره‌های افزاینده آخرت بی‌بهره شود و گوش و جدانش از دریافت کلام خدا و ناله‌های خلق بازماند و نظر رحمت و لطف خدا از او باز می‌گردد. این دوری و درماندگی و عذاب، مخصوص عهد فروشان و پوشیدگان حق و آیات و کتاب آمده است: ﴿إِنَّ الَّذِينَ يَكُثُّونَ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ مِنَ الْكِتَابِ...﴾<sup>۲</sup> چه، دیگر گناهان بزرگ، همه ناشی از عهد شکنی و کتمان حق است.

۱. بگو بخورداری [از این] دنیا اندک است. نساء (۴)، ۷۷.

۲. کسانی که آنچه را خداوند از کتاب نازل کرده پنهان می‌دارند. بقره (۲)، ۱۷۴.



«وَإِنَّ مِنْهُمْ لَفَرِيقًا يَلْوُونَ أَسْيَتَهُمْ بِالْكِتَابِ لِتَحْسِبُوهُ مِنَ الْكِتَابِ وَمَا هُوَ مِنَ الْكِتَابِ وَيَقُولُونَ هُوَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ وَمَا هُوَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ وَيَقُولُونَ عَلَى اللَّهِ الْكَذِبُ وَهُمْ يَعْلَمُونَ».

«إنَّ...» ارائهٌ گروه جداً و خاصی «فریق» از اهل کتاب را، تأکید می‌کند که در انحراف و دگرگون کردن کلمات و مطالب کتاب و مسخ آیین خدا، ماهر و کارдан‌اند و خطرشان در گمراهی خلق بیش از گروه و سوسه گراست و با دو طایفه، «قالَتْ طَائِفَةٌ مِّنْ أَهْلِ الْكِتَابِ» و بیش از امتیاز جویان نامتعهد در برابر امیین و فروشنده‌گان عهود و آیمان اند: «...ذَالِكَ بِأَنَّهُمْ قَالُوا لَيْسَ عَلَيْنَا فِي الْأُمَّيَّنَ سَبِيلٌ... إِنَّ الَّذِينَ يَشْتَرُونَ بِعَهْدِ اللَّهِ وَأَيْمَانِهِمْ ثَمَنًا قَلِيلًا...» اینان چهرهٔ حقیقی و نقش اصلی کتاب خدا را محظوظ و مسخ و یک سره دگرگون می‌کنند: «يَلْوُونَ أَسْيَتَهُمْ بِالْكِتَابِ»: آن چنان با اندیشهٔ ساحرانهٔ خود زیان‌شان را با پوشش کتاب می‌پیچانند و بر می‌گردانند و مطالب و مصروفات کتاب را در مسیر هواها و خواسته‌های دنیاگی خود و امتیازات طبقهٔ ممتاز و یا اوهام عامیان، می‌برند که هر شنونده و مخاطب غافلی آن‌ها را از کتاب می‌پندراد: «لِتَحْسِبُوهُ مِنَ الْكِتَابِ». برای آنکه ساخته‌های ذهنی خود را با استناد به کتاب به شما مسلمانان یا توده مردم مقلد تحمیل کنند و در وادی تحریر تخیلات و غرورها و اوهام ذهنی رهایشان کنند، زیان کلام و قلم خود را با بانگ و آهنج کتاب به پیچ و تاب می‌کشانند و لغات و کلمات را حذف و تغییر و یا اضمار و تأویل می‌دهند.

ضمیر مفعول «لِتَحْسِبُوهُ» راجع به مفهوم «يَلْوُونَ...» و محصول آن است: تا گمان کنید که آنچه ساخته و در پیچ و تاب کلمات و تأویلات درآورده‌اند از متن کتاب و مستند به آن است. یا ضمير مفعول راجع باشد «بِالْكِتَابِ»: کتاب ساخته و منحرف شده با پیچ و تاب زیان و بیان آن فرقهٔ حرفه‌ای. و شاید «بِالْكِتَابِ»، به معنای مصدری کتابت باشد و ضمير راجع به حاصل از کتابت: تا گمان کنید که آن کتاب تحریف شده و یا آنچه با زیان و بیان پیچیدهٔ خود نوشته‌اند از همان کتاب خدا و

و حی گرفته شده است. به هر صورت، «الکِتاب» دوم و سوم، همان اصول مکتوبه پیش از تحریف و احکام اولیه روشن و صریح و تکرار «الکِتاب»: «لِتَحَسِّبُوهُ مِنَ الْكِتابِ وَ مَا هُوَ مِنَ الْكِتابِ»، تأکید و تثبیت سندیت و اصول همان کتاب و اصول اولیه است، و شاید که «ما هُوَ»، عطف و وصف باشد: تا آنکه آن را از کتاب و آنچه از کتاب است به حساب آرید.

این فرقه منحرف آنچه را با پیچ و تاب زیان خود می‌سازند، از جانب خدا و حی او و ضمناً خود را پیغمبری دیگر می‌نمایانند: «وَ يَقُولُونَ هُوَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ»، با آنکه آنچه ساخته و بافتهداند نه از کتاب خدا و نه از جانب اوست: «وَ مَا هُوَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ»، مگر می‌شود که مفاهیم و بافتهدای برتری جویی و امتیازات قومی و غلوها و غرورها و تجویز ستم و گناه از جانب خدایی باشد که کتاب و رسولان اش را برای تبیین حق و برقراری قسط و همبستگی و توحید فکری و اجتماعی و گشودن راههای کمال انسانی فرستاده است؟! تکرار «الله» و تصریح به آن به جای إضمار مانند «الکِتاب» تأکید نفی و شاید دوگونگی «الله» و کتاب است:

خدایی که آنان تصویر می‌کنند و گفته‌ها و نوشته‌های پیچیده و انحرافی خود را از جانب او می‌نمایند، خدایی محکوم تخیلات قومی و طبقه‌ای، و کتابی که می‌نمایند بربطی همین اوهام پستی آور است. خدایی که این کتاب ساخته از او نفی شده برتر و منزه از وهم و خیال و تحدید است و کتابش هم بر طبق صفاتش نازل شده تا مردم را بالا برد و به کمال انصاف به صفات خالق سازد و از سقوط و توقف باز دارد و از شرایط و جواذب اندیشه‌ها و روابط بسته جاهلیت برهاند و در قالب اصول عقلی و حکمی کتابش درآورد. آین خدا که در کتاب خدا تنزل یافته باید همراه و ملازم با توجیه و تفسیر و تطبیق پیامبران و امامان به حق و فوق محیط، باشد تا از تحریف و جمود و تأثر از محیط جاهلیت و برگشت به آن مصون بماند و سازنده و پیش برنده و متتحول باشد و به سرچشمۀ جوشش استعدادها و خیرات

برساند.<sup>۱</sup>

پس همین که این گونه پیشوایی و رهبری الهی (امامت) از کتاب جدا شد و از اجتماع کتابی برکنار ماند، ریشه‌ها و سنت و شرایط ریشه‌دار جاهلیت و خصلت‌ها و انگیزه‌های آن، سر می‌زند و رشد می‌کند و جذب می‌سازد و در این میان، فرقه‌ای در چهره متخصصین علم کتاب و شناسای اصول و روابط اجتماع درحال توقف یا ارجاع پدید می‌آید که ترکیبات و آهنگ را می‌پیچانند و برمی‌گردانند و دگرگون می‌کنند که گاه از دین خدا، ضد دین می‌سازند؛ از توحید، شرک؛ از حرکت، ارجاع؛ از کمال، نقص؛ از عزّت، ذلت؛ از قسط، ظلم و امتیاز؛ از مسئولیت، بی‌تفاوتوی و از ثواب، گناه: «وَ إِنَّ مِنْهُمْ لَفَرِيقًا يَلْوُونَ أَسْتِهْمَ بِالْكِتَابِ...».

کتاب موسی که معرف خدای جهان و امام و رحمت برای انسان و رهگشای به سوی خیر و حق بود و بنی اسرائیل شرک زده و محکوم و زیون را به نعمت‌های نبوت و فضائل گذشته‌شان یادآوری می‌کرد تا شاید غبار شرک و ذلت و محکومیت را از چهره خود بزدایند و مسئولیتی را که برای نجات دیگران دارند بشناسند، با تحریف و پیچاندن زبان مفسرین دنیا پرست، به گونه نقاب قومی و معرف خدای اسرائیل و خشمگین بر دیگران و تجویز هرگونه ظلم و حق بری و تجاوز بر اغیار درآمد و به نوشته‌های تلمود ساخته این فرقه و آن گاه قرارهای حکمای یهود (پروتکل‌ها) تبدیل شد. تعالیم مسیح که معرف او و رسالتش بود و کلمات و مجازهایی چون «روح الله» و «ابن الله» هم اگر در آن تعالیم آمده برای تعظیم مقامش و تبرئه او و مادرش از اتهامات یهود بوده است و همین که جذب محیط‌های شرک‌زا و گروه‌بندی خدایان روم و یونان گردید، با پیچ و تاب نویسنده‌گان اناجیل، عیسی بن مریم به مقام خدایی و اقnum ثالث درآمد و جانشینان و نمایندگانش دارای

۱. حدیث مستند و مشهور: «إِنَّى تَارِكٌ فِيْكُمُ التَّقْلِيْنِ: كِتَابَ اللَّهِ وَ عِتَرَتِيْ لَنْ يَعْتَرَقَا حَتَّى يَرَدَا عَلَيَّ الْحَوْضَ»  
بیان رسایی از لزوم رهبری الهی و ملازمت آن با کتاب است. (مؤلف)

اختیار مطلق در شستشوی گناهان و آمرزش هرگناهکار و جنایت پیشه شدند. قرآن که آیات بیناً‌نشش رسالت را به کمال رساند و مسیر نهایی جهان و انسان را تعیین کرد و چهره رسالت و نبوت پیامبران گذشته را از یافته‌های انحرافی واژ‌غبارهای متراکم جاهلیت، نمایان ساخت، گرچه متن کلمات و لغات و ترکیب و آهنگ اعجازی آیات ابدیش از تحریف و پیچش زیان‌ها مصون ماند، باز با گذشت زمان و برکناری امامان و هادیان الهی، چنان پیچ و خم تارهای تأویلات و تحریفات و توجیهات و تطبیق‌ها و روایات بررسی نشده غلات و اسرائیلیات و جواذب اندیشه‌ها و تأثیرات محیط و ریشه‌های جاهلیت، آن را فرا گرفت و تشущع هدایت را فرو نشاند که از درون قلب‌ها به پیچ و خم مخارج زبان و بافت‌ها و نوشته‌ها و از متن اجتماع به اوراد گورستان‌ها و از علاج دردهای بی‌درمان روانی و اخلاقی و اجتماعی به علاج دردسر و... تنزل یافت و هراندیشمند و خواهان تدبیری پیش از آنکه به اصل و متن آن بررسد باید از پرده‌های اقوال و روایات ضد و نقیض بگذرد و در آخر هم بهره‌ای از هدایت و شفای آن نیابد. گروهی، آگاهانه و ماهرانه گونه اصلی کتاب را دگرگون می‌کنند و با پیچش و تحریف به خدا دروغ می‌بنندند: «وَيَقُولُونَ عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ وَهُمْ يَعْلَمُونَ». گروهی نا‌آگاهانه و با ساده دلی سخن‌ها و بافت‌های آنان را بازگو و توجیه می‌کنند.

«ما كَانَ لِبَشَرٍ أَنْ يُؤْتِيهِ اللَّهُ الْكِتَابَ وَالْحُكْمَ وَالنُّبُوَّةَ ثُمَّ يَقُولَ لِلنَّاسِ كُوْنُوا عِبَادًا لِّي مِنْ دُونِ اللَّهِ وَلَكِنْ كُوْنُوا رَبِّيَّانِيَّنَ بِمَا كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ الْكِتَابَ وَبِمَا كُنْتُمْ تَدْرُسُونَ. وَلَا يَأْمُرُكُمْ أَنْ تَتَّخِذُوا الْمَلَائِكَةَ وَالنَّبِيِّينَ أَرْبَابًا، أَيَّامُرُكُمْ بِالْكُفْرِ بَعْدَ إِذْ أَنْتُمْ مُسِلِّمُونَ؟»

«ما كَانَ لِبَشَرٍ...» بیش از نفی و قوع، نفی امکان خبر: «ثُمَّ يَقُولَ...» است که به فعل ماضی و لام الصاق یا استحقاق مؤکد شده است. «أَنْ يُؤْتِيهِ...» وصف مداوم «لِبَشَرٍ»، مانند: «ما كَانَ لِي أَنْ أَقُولَ ذالِكَ....، ما كَانَ لِمُؤْمِنٍ أَنْ يَقْتَلَ مُؤْمِنًا»: نشود و امکان



ندارد مر بشری را و نچسبید به بشری که خدا به او کتاب (اصول احکام و قوانین ثابت) و تشخیص مسئولیت‌ها، و حکمت و خبرداری و آگاهی پیوسته بدهد، آن‌گاه به مردم بگوید که بندگان من باشید و خدا را از مقام معبدیت برکنار دارید و تنزل دهید: «**كُوْنُوا عِبَادًا لِّي مِنْ دُونِ اللَّهِ**».

تعليق «من دون الله»، می‌رساند که هرگونه خضوع عابدانه‌ای برای غیر خدا، روی گردانی و حجاب معبد به حق و گرایش از آن است به سوی غیر. این گونه آدمی که از عناصر جهان ماده تکوین یافته و در پوست و چهره بشری پدید آمده است و با شناخت معبد و کمال مطلق و خضوع و تسليم و عبادت او به مقامی رسیده که خدا به وی کتاب و حکمت و نبوت داده تا دیگران را بیاموزد و از بند عبودیت‌ها سازد و راه کمال و عبودیت کمال مطلق را بنمایاند، آیا امکان دارد که مردم را به عبادت خود بخواند و راهزن و حجاب حق شود؟ مگر می‌شود که کسی این چنین زمینه طغیان داشته باشد و خدا تا این حد او را تعالی بخشد و سپس او را به حال خود واگذارد تا برخدا طغیان کند و خلق را به بندگی خود کشد؟ این بشر فرومایه نادان و ناآگاه و خودبین است که بندگان خدا را به بندگی خود، یا خود با خدا، می‌خواند. آن که کتاب و حکمت و آگاهی دارد و از حجاب‌ها و سایه‌ها و نسبت‌ها گذشته است و خود را در برابر عظمت و قدرت و علم مطلق از یاد برده و مأمور و مقهور آن گردیده است: «**وَمَا أَمْرُوا إِلَّا لِيَعْبُدُوا اللَّهُ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ** حُقْقَاء...»<sup>۱</sup>، خود حجاب و سد کمال دیگران نمی‌شود و منش و سرشت و منطقش رهانیدن و به کمال رسانیدن و برتر آوردن دیگران است:

«ولکن **كُوْنُوا رَبَّانِيًّينَ...**» عطف استدراکی به «ما کان لبیسر...» و به تقدیر فعل معطوف، متضمن تعییم بلیغ است: بلکه قول و فعل و دعوت او این است که ریانی

۱. و فرمان نیافته بودند جز این که خدارا بپرستند و در حالی که به توحید گراییده‌اند دین [خود] را برای او خالص گردانند. بینه (۹۸)، ۵

(تسلیم و عابد رب و مریّ خلق و راه گشای به کمال ریوبی) باشد: «ولکن کُوئُوا رَيَانِيَّينَ»، ریانی شدن در زمینه علم و با تلبیس به علم و تعلیم و درس است: «بِمَا كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ الْكِتَابَ وَبِمَا كُنْتُمْ تَدْرُسُونَ»، که بای «بِمَا كُنْتُمْ» سبب و یا تلبیس و تکرار «بِمَا كُنْتُمْ» سببیت هریک از دو فعل «تَعْلَمُونَ» و «تَدْرُسُونَ» را می‌رساند. ظاهر فعل‌های ماضی و خطاب‌های «كُنْتُم» متوجه کسانی است که پیش از امر «کُوئُوا رَيَانِيَّينَ» عالم به کتاب بودند و یا آن را تعلیم می‌دادند (به تخفیف و یا تشدید لام تَعْلَمُونَ) و در مسایل آیین و نبوت بررسی و درسی داشتند. درس: بررسی و برکنار نمودن ظواهر است تا اصول و ریشه‌های اصلی دریافت شود. مندرس شدن لباس یا ساختمان: پاره پاره شدن و فرو ریختن آن‌ها و نمایان شدن تار و پود و پایه‌هاست. بنابراین، بیان کلی «ما کانَ لِبَشَرٍ»، ناظر به حضرت مسیح، «لِلنَّاسِ» و اوامر و خطاب‌ها، ناظر به علما و دانشمندان یهود است که دعوت مسیح متوجه آنان بوده سپس بعضی از ایشان به آیین مسیح درآمدند و او را به مقام الوهیت بالا برdenد و دیگران را به عبادتش خواندند. و نیز این آیه می‌تواند بیان کلی و جامع و بلیغی باشد از مراحل دعوت و روش همه کسانی که کتاب و حکم و نبوت به آنان داده شده است:

این گونه بشر گزیده نمی‌تواند هیچ کسی را به بندگی خود بخواند: «أَنْ يَقُولَ كُوئُوا عِبَادًا لِّي». او کسانی را به مقام دریافت علمی و تحقیقی آیین خدا می‌رساند و آنان را مسئول می‌گرداند تا مریبان و راه گشایان کمال خلق باشند: «ولکن کُوئُوا رَيَانِيَّينَ...» آنان که دیگران را به کفر در عبادت والوهیت می‌خوانند، خود در اوهام کفر گرفتارند: ﴿لَقَدْ كَفَرَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ هُوَ الْمَسِيحُ ابْنُ مَرْيَمَ... لَقَدْ كَفَرَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ ثَالِثُ ثَلَاثَةٍ...﴾<sup>۱</sup>، ﴿وَقَالَتِ الْيَهُودُ يَدُ اللَّهِ مَغْلُولَةٌ...﴾<sup>۲</sup>، ﴿وَقَالَتِ الْيَهُودُ

۱. به راستی کافر شده اند کسانی که گفتند خدا همان مسیح پسر مریم است... کسانی که [به تخلیث قائل شده و] گفتند خدا سومین [شخص از] سه [شخص یا سه اتفاق] است به راستی کافر شده اند... مائدہ (۵)، ۷۲ و ۷۳.

۲. و یهود گفتند دست خدا بسته است... مائدہ (۵)، ۶۴.

عَزِيزٌ ابْنُ اللَّهِ وَقَالَتِ النَّصَارَى الْمَسِيحُ ابْنُ اللَّهِ...»<sup>۱</sup> این‌ها چون ریانی نیستند یا به اصول کتاب نادان‌اند و آن را با بحث و بررسی در نیافته‌اند یا دچار هواها و تخیلات شرک زا و تأثیر مواریث جاهلیت‌اند، در توجیه کتاب، بیان و زیان خود را بر همان محورها می‌گردانند: «وَ إِنَّ مِنْهُمْ فَرِيقًا يَلُوْنَ أَسْنَتَهُمْ بِالْكِتَابِ...» از توحید خالص، شرک متنوع و از عبودیت خدا، عبودیت خلق و از ربوبیت رب، ارباب متعدد می‌سازند، با آنکه بشرهای دارای کتاب و حکمت و نبوت، علاوه بر آنکه به عبادت خود نمی‌خوانند، می‌خواهند تا دیگران ریانی شوند نه ارباب یا ب، اربابی از پیغمبران و فرشتگان چه رسد به دیگران:

«وَ لَا يَأْمُرُ كُمْ أَنْ تَتَّخِذُوا الْمَلَائِكَةَ وَ النَّبِيِّنَ أَرْبَابًا». عطف به «ثُمَّ يَقُولُ»، به تقدير نفی: چنین بشری نه می‌گوید بندگان من باشید و نه شما را امر می‌کند که فرشتگان و پیغمبران را به اربابی بگیرید. عطف «وَ لَا يَأْمُرُ كُمْ» و تعبیر «عیاداً، ارباباً»، دو مرتبه و دو صورت از شرک را می‌رساند که پیغمبران هر دو را نفی می‌کنند که نه عابد جز خدا باشند و نه محکوم و مربوب اربابی. چون اتخاذ ارباب مانند عبادت جز خدا، بستن روزنه نور و وزش حیات و خفتن در تاریکی و وحشت از اوهام و

تسليم به اشباح است: «کفر». **بانه آنلاین «طالقانی و زمانه ما»**

«أَيَأْمُرُ كُمْ بِالْكُفْرِ بَعْدَ إِذَا تُمْ مُسْلِمُونَ؟» استفهام اعجابی و انکاری است. مگر می‌شود که بشری به چنان مقامی رسد و سپس با دعوت به عبادت خود و اتخاذ ارباب، شما را به کفر فربود با آنکه شما خود به رهبری فطرت و رهبران الهی مسلم هستید؟ یهود و مسیحی و عرب تابع آیین ابراهیم بودند که آیینش اسلام بود و پیغمبران دیگر دعوت‌شان بر همین اصل و آیین فطرت استوار بود تا اوهام را بزدایند و توحید و تسليم را کامل و مبرهن کنند.

۱. و یهود گفتد عُزیر پسر خداست و نصاری گفتد مسیح پسر خداست... توبه (۹)، ۳۰.